

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

به جای مقدمه:

این نوشته را همان طور که در ختم آن دیده می شود برای بار اول در جنوری ۲۰۰۲ به نشر سپردم با تأسف که در آن زمان امکان انتشار در یک سایت انترنیتی را نیافت. از آن گذشته این نوشته و طرز برخورد آن نسبت به قضایا، تأثیری نیز بر روابط با برخی از دوستان از خود باقی گذاشت که چندان خوش آیند نبود؛ بدین معنا که وقتی هویت نویسنده آن با یک عمل استخباراتی به اصطلاح «حزب کمونیست "مائویست" افغانستان» افشاء شد برخی ها را ترس برداشته و هر نوع رابطه خویش را با من قطع نمودند. از اینکه امروز باز هم آنها را می بینم و آنهم در کنار خود و تا حدودی نزدیک به مواضع خودم، نمی توانم مسرت خویش را پنهان دارم، هر چند آن عکس العمل را نمی توان به سادگی فراموش نمود. و اما در مورد به اصطلاح "حزب" تذکار یافته، در اول فکر می نمودم که آنها بر من عصبانی هستند زیرا من مناسبات مزدور منشانه آنها را با همتا های امریکائی شان به مناسبات "بوش" و مزدورانش تشبیه نموده بودم، اما گذشت زمان نشان داد که علت عکس العمل جاسوس مشربانه آنها، ریشه در انقیاد طلبی آنها و سهمی که از N.G.O ها به دست می آوردند؛ داشت.

با آنکه از تاریخ نوشته هفت سال می گذرد و از آن تاریخ تا اکنون کتاب های زیادی به نشر رسیده که می تواند روشنگر قضایا باشد، مسرت این قلم بیشتر به خاطریست که این آثار تازه انتشار یافته در کل به تقویت مواضع این کتاب می انجامد. امید است خواندن این نوشته بتواند اندکی در ایضاح مطالب موثر واقع گردد.

موسوی

آزمونی از نو و یا رسالتی دیگر

به مثابه پیش درآمد موضوع تذکر مسلمات چند را ناگزیر می دانم:

۱ - حوادث اسفبار ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که بیش از صدها بیگناه و هزاران بی خبر را به شکل فجیعی در کام مرگ فرو برد نمی تواند مهر تأیید هیچ وجدان سالمی را با خود داشته باشد.

۲ - امپریالیسم ایالات متحده آمریکا که به خاطر اختصار در طی نوشته "امپریالیسم امریکا" تحریر خواهد شد و به تاسی از آن تمام کشورهای غربی به ویژه اعضای ناتو، با سانسور - از نوع خودشان - و حاکمیت کامل بر منابع خبری و رسانه های جمعی تقریباً سراسر جهان، چنان افکار جهانیان را با اخبار، راپورتاژها، مصاحبه ها، جعلیات و هزاران هنر مطبوعاتی دیگر، زیر بمباران شدید خبری قرار داده اند که نه تنها امکان و فرصت تهیه و تدوین گزارش و یا گزارشات سالم وجود ندارد بلکه با فاشیزم عریان هر نوع صدای مخالف تبلیغات رسمی را در گلو خفه نموده، امکان قضاوت سالم و آزاد را از تمام جهانیان سلب نموده اند.

۳ - در بطن چنین فضایی، امکان هر نوع تحقیق و بررسی منابع بیطرف کاملاً منتفی گردیده هیچ کس نمی تواند با قاطعیت حکم کند، که جنایت هولناک ۱۱ سپتامبر را چه کسانی و یا ارگانهایی مرتکب شده اند؟ القاعده و یا موساد؟ ابن لادن و یا شارون؟!

۴ - تلاشهای پروپاگندی سی، آی، ای و پنتاگون که از سویی با دقت کامل فقط در یک سمت جریان دارد و از جانی اجتناب از افشای آن اسناد و موادی که گویا جنایت به وسیله ی القاعده صورت پذیرفته و حتی در این راستا جلوگیری از پخش محتوای جعبه سیاه هواپیمایی که در پنسیلوانیا سقوط داده شد و در نهایت تلاشهای مذبوحانه ی هالیوودی سی، آی، ای در تدوین و پخش نوارهای ویدیویی از بن لادن که نه تنها خودشان بعد از پخش منکر تحریفاتی که در متن صورت گرفته نشدند، بلکه حتی اشاره ی هم نکردند که غرض از تهیه چنین نوار ی چه بوده - درک این غرض و انگیزه

وقتي اهميت مي يابد كه از زبان بن لادن نقل مي شود كه گويا گفته است عبدالله بن عظام مخالف هر نوع ريكاردو ثبت بود

۵ - ابن لادن ، ملا عمر، القاعده و طالب، محصول امتزاج امپرياليسم امريكا و ارتجاع منطقه بوده و در زهدان چركين پاكستان نطفه بسته و بر بستر جنايات ”برادران جهادي“ در کشور ما رشد و گسترش پيدا نموده است. اگر قرار باشد كس و يا كساني را به خاطر اين شجره خبيثه محاكمه و مجازات نمود، آن كس و يا كسان خلق در بند افغانستان نه ، بلكه مقامات سي، اي، اي، پنتاگون ، آل سعود امراي دست نشانده خليج ، مقامات سياسي ، ارتشي و امنيتي پاكستان است ، كه بايد به جرم معاونت در ربودن ، تجاوز ، قتل عام و نابودي هستي مادي و معنوي خلق افغانستان ، به محاكمه كشانیده شوند.

۶ - محركين و عاملين جنايت ۱۱ سپتامبر هر نهديكه بوده باشد چنان خدمت را به امپرياليسم امريكا و اسرنايل اشغالگر انجام داد و آنها را مؤقتا از بن بست هاي سياسي و اقتصادي به درآورد كه اگر خود بدان دست نيازیده باشند به يقين به ارواح پدر عاملين آن دعاي خيري مي نمايند.

۷ - امپرياليسم امريكا ، كه از اواسط دهه ي هشتاد قرن گذشته قصد تهاجم از راست و سلب حقوق و آزاديهاي ديموكراتيک خلق امريكا به ويژه مهاجرين جديد را داشته و تمهيدات مكرر چيده و هر بار بنابر علتی در تعميل آن به مانعي برمي خورد - ايران گيت ريگان، - مصروفيت هاي بوش پدر در شوروي و خاورميانه، اشتغالات پائين ناف كلنتون - با چنان عجله اي از اين فرصت به سودجويي آغاز نمود و بر آزاديها و حقوق ديموكراتيک خلق امريكا كه محصول مبارزات چند صد ساله ي آنها بود دست تپاول دراز و آنها را زير پا كرد كه حتا فرصت درك آنرا نيز به مردم امريكا نداد. خلق امريكا به مرور زمان در خواهند يافت كه چه چيزي را به رايگان از دست داده اند . جناح سرمايه نظامي امريكا، كه موجوديت و بقايش را مرهون فضاي ناآرام و تنش هاي نظامي منطقه يی و جهاني مي داند و بعد از ختم جنگ سرد بارها به خاطر بقاء، كار دشمن يابي را به دشمن سازي كشانیده به هر طريقه اي مي خواست بر فلج درمان ناپذيرش غلبه كند، از فرصت به دست آمده حداكثر سوء استفاده را نموده به وسيله ي نمايندگان در حاكميت كاخ سفيد - بوش ، پاول، چيني ، رامسفيلد ... وسلطه ي آنها بر رسانه هاي خبري و تبليغي وابسته ، به منظور ارتقاء سطح توليد فرآورده هاي نظامي، تجديد و مدرن سازي اين فرآورده ها و كسب سود بيشتر، از هيچ نوع دنائت خودداري نورزيده زير نام "وطن پرستي امريكايي" نه تنها مبلغ فاشيزم عريان عليه اقليت هاي ملي و مذهبي آن کشور گرديدند بلكه خواستار دوام و تمديد تجاوز و ارتقاي آن در حد يك استراتژي دراز مدت نيز هستند.

۸ - رژيم اشغالگر اسرنايل و در راس آن شارون قصاب شتلا و صبرا كه به يمن مبارزات دلبرانه و پيگير خلق فلسطين فقط تا چند روز قبل از ۱۱ سپتامبر، چنان تجريد و بد نام شده بودند كه حتي حاميان اروپايي اين رژيم ددمنش نيز از آنها تبرا بسته و در صدد محاكمه وي به جرم جنايت عليه بشريت و قتل عام فلسطينيان بودند، مانند حامي بزرگش از ۱۱ سپتامبر حداكثر سود را بسته ، كشتار ، غارت و تجاوز بر حريم ملت فلسطين را به شكل بي سابقه ي افزايش داده با سوء استفاده از سكوت هراس زده جهانيان قتل وكشتار را استمرار مي بخشد.

۹ - ترور كور و جنايت هولناك ۱۱ سپتامبر، با حسن ظن ، چيزي نيست به جز بازتاب عملكرد جنايت كارانه ي امپرياليسم امريكا در تمام نيمه ي دوم قرن بيست ، و يا به عبارت ديگر ترور سازمانهاي تروريستي - اسلامي و يا غير اسلامي فرقي نمي كند- علت وجودي اش را در ترور دولت هاي امپرياليستي - ترور دولتي - يافته به مثابه يك زوج ديالكتيكي لازم و ملزوم همدگر اند. تا زمانيكه امپرياليسم امريكا و سيستم جهاني امپرياليسم به ترور خلقها تداوم مي بخشند و تا انگاهي كه اسرنايل اشغالگر خيابانهاي فلسطين اشغالي را با خون نوباوگان و كودكان - فلسطين رنگين ميسازد تاريخ شاهد تولد بن لادن هاي دهشتناكتر خواهد شد كه ترور - دولتي را با ترور سازماني پاسخ مي دهند ، چه آنها دو روي يك سكه اند.

۱۰ - همانطوريكه جنايات امپرياليسم امريكا در طول تاريخ نبايد زمينه ي آنها به وجود آورد كه بر جنايت كاري و ددمنشي ”نظام شريعت“ از ملا عمر تا بن لادن شك كرده و فكر حمايت از آنها را بنمائيم ، نفرت و انزجار به حق ما از رژيم دست نشانده طالبي و ”نظام شريعت“ نيز نبايد مانع از آن گردد كه مرگ و نفرين خويش را بر امپرياليسم امريكا ، انگليس وساير شرکا نفرستيم و آنها را به خاطر جنايات شان در افغانستان محكوم نكنيم.

۱۱ - طالب ”نظام شريعت“ كه از آغاز فقط بر پايه نفرت خلق افغانستان از حاكميت ”برادران جهادي“ زمينه ي رشد يافته و به جز حمايت امپرياليسم غرب ، ارتجاع منطقه، مقامات سياسي، نظامي و امنيتي پاكستان ، و مشتري قاچاقچي مواد مخدر از هرگونه حمايت مردمی محروم بود طی دوران حاكميت قرون وسطايي رژيم دار و تازيانه و مسجدش نه تنها نتوانست جاياهاي بين توده هاي مليوني افغانستان دست و پا كند بلكه روز تا روز در منجلاب تجريد فرو رفته ، نفرت و انزجار مردم از ”نظام شريعت“ افزايش مي يافت . تشديد فشار و ازدياد جنايات عديده ، طالب را آنچنان آماج نفرت و انزجار قرار داد كه بيچاره مردم بار ديگر به سگ راضي بودند نه طالب - اداره مؤقت زياد خوش نباشد - اين انزجار در مرزهاي افغانستان محدود نشده بلكه با جرئت مي توان گفت اكثريت قريب به اتفاق خلقهاي جهان - آنهايكه از اوضاع افغانستان مطلع بودند- موجوديت ”نظام شريعت“ را لكه ای ننگي بر دامن بشريت امروز دانسته، نابودي آنها هيچ آه و اشكي را بر نمي انگيخت.

۱۲ - قبل از آنکه حادثه ي سپتامبر اتفاق افتد، آقای بوش چه در دوران مبارزات انتخاباتي چه حین انتخابات و اقتضاح تاریخی دیموکراسی آمریکایی، بسیار روشن و آشکار تعلق خویش به جناح "سرمایه نظامی" در ایالات متحده آمریکا را مورد تأکید قرار داده و پوشیده نگذاشت به مثابه خادم اصیل این جناح سرمایه، از هیچ نوع کوششی در راه تزئید منفعت آن خودداری نخواهد ورزید. با در نظر داشت همین وابستگی و خط سیاسی بود که در زمان ختم جنگ سرد جنرال پنج ستاره آمریکایی را وزیر خارجه، وزیر دفاع اسبق را معاون رئیس جمهور و یکی از افرای ترین وابسته گان جناح سرمایه نظامی را وزیر دفاع مقرر نمود. هر سه نفر نامبرده تا قبل از وظایف جدید شان، شغل های نان و آب داری در مجتمع نظامی آمریکا داشتند.

۱۳ - رجز خوانی ها و عربده کشی های آقای بوش-پسر- و سایر مقامات بلند پایه ي پنتاگون و ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا، چنان فضایی رعب و هراسی را در سرتا سر جهان ایجاد کرده که نه تنها کمتر کشوری حاضر است بلند اندیشیده و جنایات آمریکا، انگلیس و شرکا را در افغانستان محکوم کند بلکه حتی افراد و سازمانهاییکه ادعای ضد امپریالیستی بودن دارند نیز خفقان گرفته و کشته شدن هزاران هموطن بیگناه و مظلوم ما را با تبسم استقبال می کنند. چه نفرت انگیزند آنهايکه بر این تهاجم گستاخانه صحنه می گذارند و کوردلانه نمی خواهند بپذیرند که جنایات ایالات متحده آمریکا، در طول تاریخ بهانه ي لازم را داشته است چه کشتار و قتل عام سرخ پوستان بی دفاع بوده و چه هم استعمال بمب اتمی. در بطن چنین اوضاع و احوالی بود که حادثه ي اسفبار ۱۱ سپتامبر دنیای سرمایه داری را به شدت تکان داده به چشم دیدن که "بهشت نیز از نفوذ و آسیب شیطان مصون نیست".

بعد از عکس العمل های شتابزده اولیه و از این پناهگاه اتمی به آن پناهگاه اتمی خزیدن - وقتی زور آمد یکی پناهگاه اتمی می پالد و دیگری غار موش، چه غریزه ي بقا در همه یکسان عمل می کند - فرمانده عمومی نیروهای مسلح زمینی، هوایی، دریایی و فضایی - امپریالیسم آمریکا آقای "بوش" که مهیب ترین ماشین جنگی قرن جاری را زیر فرمان دارد؛ بر ترس خود و اطرافیان به اجبار غلبه کرده با پوشیدن لباس شیر بر روی جلد اصلی اش، آغاز به غریدن و دندان - نشاندن نموده شعارهای "جنگ جدید آمریکا"، "امریکا زیر ضربت"، "بیشتر از ده هزار کشته" - همان روز - از ۱۰ هزار به ۵ هزار پایین آمدند و بالاخره رقم جمعی تلفات را حدود سه هزار اعلام داشتند - "پرهلاربر جدید"، از یک سو و "نابودشان می کنیم"، "از تمام سلاح های دست داشته استفاده خواهیم کرد"، "آنها را به خاک و خون خواهیم کشید"، از سوی دیگر؛ به خورد مطبوعات اجبر و خود فروخته داده شد. آنها نیز با تمام امکانات، به نسخه های داده های سی، آی، ای و پنتاگون دست یازیده، امکان قضاوت مستقل و آزاد را از جهانیان ربودند. به علاوه ي هیاهوی تبلیغاتی سر سام آور، ماشین جنگی، دیپلوماسی و حاتم بخشی های امپریالیسم آمریکا بر شدت کار خویش افزوده، کشتی های هواپیما بر یکی پی دیگری به تقویت نیروهای مستقر در خلیج فارس پرداختند، آمادگی های نظامی در سطحی افزون یافت که گویی امپریالیسم آمریکا، با یکی از قدرت های بزرگ جهانی درگیر خواهد شد، مسافرت حسن نیت رهبران وزارت خارجه و پنتاگون جایش را به مسافرت های تهدیدی - به ویژه بعد از جمع بندی فاشیستی بوش که گفت "یا با ما هستید و یا با دشمن"، - و بدین ترتیب حق قضاوت آزاد را از تمام جهانیان سلب نمود و همه را تهدید به دندانهای اتمی اش نمود - داده در اسرع وقت قادر شدند يك اتحاد بین المللی "ضد تروریسم" را به وجود آرند بیچاره کشورهاییکه تا دیروز دم از "اخوت اسلامی" با "نظام شریعت" می زدند - عربستان سعودی، امارات متحده عربی و پاکستان با دیدن تیغ جلاد، عقل بر سرشان آمده جای "اخوت اسلامی" را مبارزه علیه "تروریسم" گرفت هموطنان پشتون ما چه نعره ضرب المثلی دارند وقتی می گویند - آب تا گلو، بچه زیر پای. - عده ای بدین فکر می افتند که بن لادن را قربانی دهند، ملا عمر و "نظام شریعت" را نگهدارند - نشست مشترک ولیعهد عربستان سعودی با مقامات امنیتی و نظامی پاکستان - دیگری از آنها گذشته به خاطر نجات خود، "نظام شریعت" را با مجریانش در طبق اخلاص تقدیم جهانخوار بزرگ نمود - مصاحبه پرویز مشرف که گفت: وقتی بود و نبود پاکستان مطرح باشد از همه چیز باید گذشت.

در تشکیل این جبهه متحد بین المللی زیر نام "مبارزه علیه تروریسم" اما در حقیقت تأمین منافع استراتژیک ابرقدرت آمریکا، تنها به سوقیات نظامی، تهدید و رجز خوانی اکتفاء نشده بلکه حاتم بخشی های امپریالیستی آمریکا، جایی خودش را داشت - برداشتن ممنوعیت و تحریمات اقتصادی هند و پاکستان - جایزه پاکستان در عوض خدمات آنکشور، چراغ سبز برای طالبان ایرانی که گویا آنها اهلی ترند، سهم ساختن امپریالیسم قاره به ویژه امپریالیسم انگلیس در سر نوشت آینده افغانستان و منطقه - وعده پذیرش جمهوری خلق چین در جمع ۸ قدرت بزرگ اقتصادی جهان، به رسمیت شناختن حق همسایگی روسها در امور افغانستان - که گفته اند حق خدا و حق همسایه - و سرکوب خلقهای منطقه، وعده حمایت به تمام مرتجعین و نیروهای ضد خلقی در نبردشان علیه خلقهایشان، و بالاخره ارسال میلیونها دلار و کمک های تسلیحاتی بی سابقه به نیروهای رقیب طالبان - اتحاد شمال (این نیروها نیز در صدد تعمیل "نظام شریعت" اند) خرید و به خدمت گماشتن ایادی خودی چون کرزی های، عبدالحق ها، جلالان جهادی و ملیشای دوستی در تقابل با سپاهکاران طالبی و متحدان بین المللی شان. بالاخره زنده بودیم و مصداق عملی "الهم اشغل ظالمین بالظالمین" را دیدیم.

با تشکیل جبهه متحد بین المللی زیر رهبری امپریالیسم آمریکا، شرکت فعال انگلیس، تأییدات رسمی و عملی بلاک ناتو و روسیه و سر جنبانیدن ها و تمکین قدرت های منطقه، به تاریخ هفت اکتبر بار دیگر فضای ساکت و غمزده میهنمان

را غرش راکت هاي رهبري شده و کور به خروش درآورد این بار دیگر "لونا و اسکاد" نبود تا اجساد قطعه قطعه شده و خانه هاي ویران و خاکستر شده از خود باقي گذارد، این غرش هاي خانه ویران کن و بر باد دهنده از شليك صدها و هزارها موشک کروز و نمي دانم چه؟ دیگر بود که قرباني مي طلبيد و خلق ما را در اقاصا نقاط کشور به خاک و خون مي کشيد، این بار دیگر نه "میک بود" و نه هم "سو" بلکه (۵۲ ب) و خاندان (اف) بود که مي خواست کارنامه ننگين و سياه ویتنام اش را تکميل کند.

در حالیکه رهبران طالبان پز مي دادند و افاده مي فروختند و جاي هر کدامشان مشخص و آشکار بود و تا اکنون که این مختصر نگاشته مي شود هیچ يك از آنها آسیبي ندیده اند، هزاران انسان بي گناه، پا برهنه و فقير ميهن مان در خواب و بيداري، عمدتاً در خواب – طعمه راکت هاي با ذکاوت شده در خون خویش ميتپند؛ باشد عطش خون جلادان کاخ سفيد را سيرآب کند. این بار دیگر جلادان کرملین نظاره گراند و جیره خواران پرچمي و خلقي شان آتش بيار معرکه، در عوض "دژخیم تکراس" که اینک از کاخ سفيد فرمان مي راند نعره هاي مستانه کشیده ديوانه وار دستور مي دهد بکشيد و نابودشان کنيد تا عدالت زور بر قرار باشد – نه اینکه ضرب المثل انگلیسي است "زورحق است" در این تراژيدي تکراري جاي پرچمي خلقي را – به علاوه خودشان – فیلسوف نماهاي گرفته که تا ديروز جنبش ملي و انقلابي کشور را به جرم اینکه طرفدار خشونت اند تخطئه ميکردند و اکنون در کنار "برادران جهادي" دارند بر شمشير خون چکان "بوش" و پنتاگون بوسه تطهير مي زنند و با پررويي کم نظيري تئوري بافي نموده تلفات را جز لا یتجزای نجات جامعه مي دانند.

خانمها و آقایان!

شما که همیشه در پهلوي زور قرار گرفته و از دورستي به آتش داريد، فقط يك لحظه وجدان تانرا از قيد حاکميت زور و زر آزاد سازيد و خود را جاي آن پدري قرار دهيد که جسد (۴) طفل خورده سالش را روي يك چارپايي به گورستان مي برد و با حلق و گلوي خشکیده و بغض آلود نمي توانست حرف بزند، و يا خود را جاي آن شوهر و با همسري قرار دهيد که شريك زندگي اش را – بخشي از زندگي اش – به گورستان مي برد و به خاک مي سپارد بدون آنکه بدانند او چرا کشته شده و خودش چرا زنده مانده، لطفاً همین اکنون اگر در خانه هستيد و يا بيرون خانه، نور چشمي تان را پيش چشم تان مجسم سازيد، نور چشمي ايکه بدون بوسه خداحافظي نمي خواهد بخوابد و با شیرين زباني هایش دنياي تانرا رنگين و آهنگين ساخته که دیگر از خواب نمي تواند برخيزد و بايد قسمت هاي مختلف و نيمه سوخته ي جسدش را جمع و سر هم گذاريد تا آماده دفن شود، اگر باز هم به ضرورت جنگ و بزن بزن رسيديد من با شما هم عقیده خواهم شد. در غير آن، آخر ملت افغانستان چه گناهي کرده که بايد کفاره گناهان و اشتباهات سي، آي، اي و ايادي اش را بپردازد؟ مگر نه اینکه از بن لادن گرفته تا ملا عمر جیره خوار امپرياليسم امريکا و بخشي از سيستم و مکانيزم ترور و غارت آن ماشين جنايت بودند؟ مگر نه اینکه آنها خود اين پديده شوم را به وجود آورده و تيغ به دستش دادند؟ ما چرا قرباني تصفيه هاي دروني اين ماشين جنايت و توطئه باشيم؟ چرا بايد در سرزميني که به مقياس تاريخي قضيه، هنوز خون پدر نخشکیده، فرزندش را ابرقدرت ديگري به خاک و خون کشد؟ چرا؟ چرا؟

مي دانيد همطراز با طالب – تجسم ننگ و نفرت – چه کساني اند؟ به نظر من آنهايکه در چنين شرايطي جبن، بزدلي و وابستگي شانرا با کلمات مطمئن پوشانیده و از تقبيح جنايات امپرياليسم امريکا، انگليس و شرکا در افغانستان طفره مي روند؛ کمتر از طالب و "نظام شريعت" نفرت انگيز نيستند.

بلافاصله بايد افزود که تقبيح جنايات امريکا، انگليس و شرکا به هيچ صورت نه مستقيماً و نه هم تلويحاً به معني تائيد و يا دفاع از "نظام شريعت" نيست بلکه با اعلام "مرگ بر دو طرف" دفاع از حقوق حقه ي خلق افغانستان است تا حق حيات شان صيانت شود.

شدت حملات هوايي و راکتي امپرياليسم امريکا، امپرياليسم انگليس و شرکا از جاني و مشوره هاي حيات بخش پاکستان از جانب ديگر، توأم با زد و بندهاي پنهاني امريکا و پاکستان "نظام شريعت" را بر آن داشت تا در اسرع وقت شهرهاي بزرگ را تخليه و آسيب پذيري اش را به حد اقل تقليل دهد – جريان جنگ، تسليمي شهرها و آنچه در جريان اين تسليمي ها اتفاق افتاد، از آنجائيکه قسماً به وسيله رسانه هاي خبري بازتاب يافته، و بررسي جامع آن خود بحث جداگانه اي را ايجاد مي کند عمداً به اينده موکول ميگردد.

اینکه تغيير سريع اوضاع و عکس العمل هاي غير قابل پيشبيني "نظام شريعت" ابتکار خودشان بوده و يا ناشي از مشوره هاي نظاميان پاکستاني و يا اینکه اساساً سياست جنگي امپرياليسم امريکا نابودي آنها نه، بلکه تارو مارکردن آنها بوده است مسأله ي است که در دوام اين مختصر بدان پرداخته خواهد شد.

باز هم شنيديم، خوانديم و ديديم که در ادامه تلاشهاي نماينده ملل متحد و دولت آلمان – تلاشهاي دولت آلمان قبل از حوادث سپتامبر طالبان رانيز شامل مي شد – کنفرانسي در غياب خلق افغانستان و فرزندان صالح اش که جمعاً در همان اروپاي متحد بيش از چارصد هزار نفر زندگي مي کنند، در "بن" با نمايندگان شاه سابق و به اصطلاح "جبهه متحد اسلامي" موسوم به "اتحاد شمال" جناح "قبرس" بخوانيد گلبدین در لباس و قيموميت آخند هاي ايران – گروپ – "پشاور" – دست دراز آي، اس، آي تدوير يافت.

صرف نظر از آنکه خود اين ترکيب دهن کجي اشکاري بود از جانب ملل متحد و دولت آلمان به تمام روشنفکران و عناصر ملي افغانستان به ويژه آنهايکه طي ساليان اخير دار و ندار سياسي شان را در وجود "شوراهي" آنچناني تقديم

سلطنت و ارتجاع نموده و مي خواستند با تكيه بر شناسايي شخصي و حزبي با وزير خارجه آلمان به اهداف شان برسند، تأكيد حق قيموميت مشني جنايتكار و وطنفروش – در وجود "اتحاد شمال" و گروههاي "قبرس" و "پشاور" – عده اي فرصت طلب كه به هر رنگي جامه پوشيده اند و عده اي عوامل مستقيم و رسمي سي، آي، اي در وجود گروه روم بر سرنوشت خلقي آزاده و در بند كه طي تقريباً يك ربع قرن بيش از يكنيم مليون قرباني و مليونها معيوب و آواره داشته؛ نيز ميباشد.

اين نشست كه قرار بود از طرف ملل متحد، با در نظر داشت منافع مردم افغانستان و تأمين صلح و اعاده آزادي ملي و حقوق و آزاديهاي دموكراتيک تمام اقشار و طبقات جامعه ي ما اعم از زن و مرد، فقير و دارا؛ بدون در نظر داشت مذهب، رنگ زبان و ساختمان فزيكي باشندگان آن سرزمين دابر شود و حقانيت خود را در تأييد تاريخي ملت ما كمائي ميگرد، با آن تركيب و با به رسميت شناختن دست دراز نظاميان پاكستان و آخندهاي ايران بر سرنوشت مردم ما، سيطره مستقيم امپرياليسم امريكا را با گزينش يكي از عوامل سي، آي، اي در راس امور تسخير نموده و بار ديگر يك مزدور خود فروخته، با حمايت مستقيم نيروهاي اشغالگر امريكايي، انگليسي و شرکا زمام امور را در دست گرفت. "بيرك امريكايي" - از اواسط قرن ۱۹ الي اواخر قرن بيست سميول خيانت به مردم افغانستان كه سوار بر پيل هاي انگليسي وارد کشور شد شاه "شجاع الملك" بود، در اواخر قرن بيست "بيرك كارمل" گوي رقابت را از وي ربوده به حق از طرف مردم "شاه شجاع روسي" لقب گرفت، بعد از بيرك هر يك نجيب، مجددي، رباني و ملا عمر با تمام جنايات و وابستگي شان هميشه يك سر و گردن از "شاه شجاع روسي" کوتاه تر آمدند، تا اينكه "حامد كرزي" بدین رقابت پا گذاشته و با ربودن گوي رقابت از حريفان، افتخار !! نام "بيرك امريكايي" را كمائي نمود، از نظر من جهت يادآوري و عطف به گذشته از آنجايكه گفته اند "عطف به قريب اولي من البعيد" چه بهتر از وي در عوض "شاه شجاع ثالث" با "بيرك امريكايي" ياد كنيم تا از يكطرف ذكر خيري !! از بيرك كارمل کرده باشيم و از جانيي جهت وابستگي و نوكر ي "كرزي" را نيز مشخص کرده باشيم.

درين ميانه هستند دوستان ناآگاهي كه تحت تأثير تبليغات يك جانبه و سرسام آور غرب اين تعويض مهره را به وسيله ي امريكا كار بس بزرگ ديده و ادعا مي دارند كه گويا اگر امپرياليسم امريكا اين كار را نمي كرد چه كسي "نظام شريعت" را از ميان بر مي داشت؟ در پاسخ بدین دوستان ناآگاه بايد گفت "نظام شريعت" را همانهايي از بين مي بردند كه در صورت ضرورت روزي پوزه امپرياليسم امريكا را نيز به خاك خواهند ماليد، يعني مردم آزاده افغانستان، مرد ميكه داغ اسارت را سخت ننگين ديده و بر خلاف آنهايكه سالها با پاي خود "در پي بيگانه" در دوزخ وابستگي پا گذاشته اند و به اصطلاح معروف "چه بكبار و چه صد بار" براي شان هيچ فرقي نمي كند و "بهشت را با پاي بيگانه" – بيگانه و بهشت –؟ تا رفتن دوزخ به پاي خود ترجيح مي دهند، بار ديگر خواهند خروشيد و بيگانه و بيگانه پرستان را به زباله دان تاريخ خواهند سپرد.

قبل از آنكه وارد بحث اداره موقت، چگونگي تركيب، تضادهاي دروني و دورنماي آينده آن در پيوند با نيروهاي بيگانه و الزامات بين المللي آن بپردازيم و وارد بحث چه بايد كرد عناصر و نيروهاي ملي و انقلابي شويم بي مناسبت نخواهد بود اگر مكث کوتاهي روي نکات آتي نيز بنمائيم:

۱- با وجود تمام بوق و سرنائيكه اين روزها در مورد تصاميم و فيصله هاي نشست "بن" وجود دارد، و فضا را چنان غبار آلود نموده اند كه هر نوع انتقاد – تا چه رسد به تقابل – بر فيصله هاي "بن" را ضياع يك فرصت تاريخي و حتي در حكم خيانت به وطن قلمداد مي كنند. اين نشست نه تنها مداخلات و دست دراز اجانب را كه افغانستان را به چنين حالي كشانيده مورد انتقاد قرار نداد و عملاً با تقسيم قدرت بين جناحهاي جنايتكار بر اعمال آنها صحنه گذاشت هيچ گونه انتقاد صريح و حتي تلويحي و موضعگيري عملي با ايدئولوژي رهبري كننده "نظام شريعت" كه به نام خدا سر و دست مي بريدند و افغانستان را به "گورستان زندگان" ميدل گردانيده بودند، نكرده؛ جهت قريب مردم گاهي به ميخ "قانون اساسي دموكراسي تاجدار" زده اند و زماني هم به نعل "طرز العمل اخلاقي" و "ديدگاه هاي شركت كنندگان" – بخوانيد باز هم حاكميت ايدئولوژيك "جهادي" ها و شهرهاي افغانستان را دار الحرب دانستن – كوبيده نه تنها آزادي ملي، آزادي هاي ديموكراتيک و انساني زنان افغانستان را به رسميت نشناخته بلكه كرنش در قبال "ديدگاه هاي شركت كنندگان جلسه" خود به خود مذهب را از امر شخصي فرائر برده و "اسلام سياسي" را مورد تائيد قرار مي دهد. به تاسي از همين فيصله هاست كه تظاهرات آرام زنان و دختران كابل سرکوب مي گردد و در هرات "برادران جهادي" و "رهبرشان اسماعيل خان" غريده و تهديد مي كنند كه نه تنها زنان بدون حجاب شرعي حق بر آمدن از خانه را ندارند بلكه مردان نيز حق ندارند ريش خويش را بتراشند و يا خانم "سيما ثمر" را بعد از آنهمه گشت و گذارهاي قاره يي و آزاد، تابع "ديدگاه هاي شركت كنندگان" نموده در چنان حجاب اسلامي به جلسه رسمي وزراء حاضر مي سازند كه پيروان ولايت فقيه بايد از آن بياموزند، باشد سر جاي خودش. از اينكه طي اين مدت در ساير نقاط چه گذشته و امنيت "جهاديها" و "دوستمها" چگونه حقوق و آزادي هاي مردم را محترم شمرده اند مي گذريم و فقط در يك جمله – رئيس اداره موقت اختيار تر اشيدن ريش خود را ندارد بسنده مي كنيم.

در همين راستا بلافاصله بايد افزود كه کاربرد جمله ي "از شوراي امنيت سازمان ملل متحد مي خواهند تا مسئله استقرار هر چه زود تر نيروهاي مجاز از سوي اين سازمان را بررسي نموده و به استقرار آن در افغانستان فرمان دهد، وظيفه اين نيرو تأمين امنيت و كمك ... الخ" ضميمه اول فيصله نامه بن – كه نه تنها "نيروي مجاز" شفافيت لازم را

ندارد بلکه "تأمین امنیت" خود به خود از مفهوم "نیروهای حافظ صلح" این سازمان فراتر رفته ، دست امپریالیسم امریکا و امپریالیسم انگلیس و سایر متحدین شان را زیر نام "تأمین امنیت" در کشتار بیدریغ خلق ما باز می گذارد چنانچه تا اکنون نیز نیروهای نظامی امریکا به رغم ختم غایله ی القاعده و طالب در ولایات جنوبی و مشرقی – در هر سطحی که خواسته باشند – صدها هموطن بیگانه و مظلوم ما را به خاک و خون کشانیده و از این به بعد نیز با دستان باز و با تکیه بر فیصله های بن و قطع نامه های شورای امنیت سازمان ملل در این راستا گام خواهند برداشت. امپریالیسم امریکا ، امپریالیسم انگلیس و شرکا که به بهانه سرکوب القاعده و طالب ، بر افغانستان تاخته و تمام موازین و مقررات بین المللی به خصوص علت وجودی این سازمان را که توصیه به اجتناب از زور در حل معضلات بین المللی است، زیر پا نموده بودند با فیصله ی خاینانه ی "بن" حق قانونی برای خود دست و پا نمودند. با آنکه در شرایط کنونی و حاکمیت قداره و دار "برادران جهادی" و بقایای طالب، "ببرک امریکایی" مجبور است برای حفظ توازن، نیروهای طالب را زنده گذاشته و حفظ نماید و در دفاع از منافع جناحی خودش "دگر سازی" کند – موجودیت قوای حافظ صلح ملل متحد که می با نیست از کشورهای بیطرف – به هیچ صورت امریکا ، انگلیس و روسیه در آن نباشد - و آنهایی تشکیل شود که ظرف این ربع قرن مستقیماً هیچ گونه دخالت در امور ما نداشته اند ، تا زمان ایجاد حاکمیت مردمی، امریست اجتناب ناپذیر و ضروری ، خارج از این مأمول موجودیت حتی يك سرباز بیگانه ، به ویژه امریکا، انگلیس جمیع ناتو، کشور های همسایه و روسیه ، در داخل افغانستان ، تجاوز مسلحانه اشکاریست بر حریم میهن ما و این وظیفه تخطی ناپذیر تك تك فرزندان این وطن است تا در شعار "روسها از ملك ما بیرون شوید – ورنه غرق رود بار خون شوید" تصرف نموده با فریاد بلند ندا در دهیم:

"نیانکها از ملك ما بیرون شوید- ورنه غرق رودبار خون شوید" که چنین بادا!

۲ - اینکه چرا از جمع خادمین شاه سابق "کرزی" هویت "ببرک امریکایی" را گرفت و آیا در این انتخاب سوابق همکاری اش با "نظام شریعت" ارجحیت داشته و یا وابستگی و سرسپردگی اش به امپریالیسم امریکا عامل گزینش گردیده؟ و یا اینکه شاه سابق ضمن انصراف از سنت پدری ، قربانی لازم داشته تا بار اشتباهات و خیانت‌های آینده را بر دوش وی گذارد؟ و یا حریف های شرکت کننده در مجلس او را ضعیفتر از همطرازانش دانسته اند؟ و یا اساساً امریکا اعتبار سیاسی شاه سابق را خریداری کرده با دادن مشتی پول ، عامل و کارمند ادارات خود را به قدرت رسانیده تا در آینده دیگر مشکلی نداشته باشد، مسایلی است که ذهن هر فرد از افراد آگاه به قضایای افغانستان را به خود جلب می کند، چه در حالیکه انگلیس ها بیش از دو دهه فقط برای شاه سابق کار می کردند، چه شد که یکبار نماینده اش را پذیرا گشتند و هیچ صدایی از آنها بیرون نشد؟ و یا اینکه "اتحاد شمال" بعد از آغاز همکاری های "ببرک امریکایی" با "نظام شریعت" او را خاین و شوو نیست قلمداد و تخریب می نمودند – هیچ مخالفت جدی در زمینه نکردند؟ و بهتر از همه در جبهه "روم" کسانی که خود رامستحقتر ، آگاهتر و پرنفوذتر از او می دانستند بر روی او توافق کردند؟ آیا شاه سابق نیروهای اصلی اش را حفظ کرده تا در کمیسیون تشکیل "لویه جرگه" نقش ادا کنند؟ که اگر اینطور باشد چطور شد که از دوایدیولوگ مهم خود "رهین" و "فرهنگ" صرف نظر نمود؟ و یا ؟

سوالات ظاهراً ساده قبلی، تأثیر بس عظیمی را در چگونگی رشد و تکامل اداره موقت گذاشته ، به یقین آینده ضمن پاسخدهی به این سوالات، تحولات مبتنی بر آن را نیز هویدا خواهد ساخت.

۳ - تقریباً از اواخر سال ۹۸ که جنایات "نظام شریعت" و قتل عام هایش فزونی گرفت، و این گروه بداندیش و بد کردار به علاوه انسان‌های افغانی با سنگ و چوب آن کشور نیز به دشمنی و تخاصم برخاستند ، از طرف برخی از مقامات امریکایی مطلبی در مورد مطبوعات وابسته و اجیر داده می شد که گویا امریکا بعد از برآمدن شوروی از افغانستان و به دنبال سقوط – دولت دست نشانده نجیب "بی وفایی" کرده و متحدین قبلی اش را "مقاومت رسمی افغانستان" از نظر انداخته است، و یا گاهی هم نخواستگاری صورت می گرفت که گویا امریکا، پاکستان را "وصی" و "ولی" خود در امور افغانستان و منطقه دانسته و سیاست‌های منطقه بی اش را مطابق خواسته‌های آن کشور عیار می سازد، از آنجائیکه این نخواستگاری بعد از جلوس "دژخیم تکزاس" به کاخ سفید بلندتر شده و به ویژه بعد از حوادث اسفبار سپتمبر به فریادهای گوشخراشی مبدل گردیده بی مناسبت نخواهد بود تا در مورد مکث کوتاهی صورت گیرد.

ضمن آنکه شاید این نخواستگاری و فریادها بخش کوچکی از يك حقیقت را در خود داشته باشند، هیچ جای شکی نیست که غرض مقامات امریکایی از این "انتقاد از خود" به اصطلاح "آبکی" صرف نظر از اینکه پاکستان را سپر بلای اشتباهات و یا عملکردهای جنایتکارانه ی خویش می سازند دو هدف دیگر را نیز دنبال می نمایند ، اول آنکه نمی خواهند بار مسؤولیت کوهواره جنایات "نظام شریعت" را بر دوش کشند و در ثانی با انتقاد از سیاست انفعالی ، زمینه های فکری يك سیاست فعال را آماده سازند.

با در نظر داشت آنچه فوقاً تذکار یافت اصولاً سیاست امریکا در قبال افغانستان می تواند از دو جهت و برای حصول به يك هدف جریان یافته باشد. اینکه پاکستان به مثابه وصی امریکا در منطقه بعد از سقوط دولت نجیب مبتکرانه افغانستان را به گورستان مبدل و به خاک و خون کشانیده و یا مجری سیاست های ارباب بوده با قاطعیت نمی توان درباره اش حکم کرد و اما اینکه تعمیم این سیاست ضد انسانی ضمن بر جا گذاشتن ده ها هزار کشته ، ویرانی میهن، ایجاد استخوان شکنی های قومی و مذهبی، اتلاف امکانات عظیم تسلیحاتی، سرخوردگی و احساس عجز در اداره امور و صدها هزار آواره جدید ، زمینه آمدن طالب جمع القاعده "نظام شریعت" را مساعد نموده، امریست مبرهن و انکار ناپذیر. در بستر

چنین اوضاعی است که "نظام شریعت" تحت رهبری بن لادن و ملا عمر بر سر نوشت خلق ما حاکم ساخته می شوند و کاری می کنند که مردم به آتیلا و چنگیز صد رحمت عطا نمایند. "نظام شریعت" تحقق می یابد از انکاف جهان هر چه انسان دزد و قاتل است زیر لوی "نظام شریعت" پناه می گیرند و افغانستان را به گورستان زندگان مبدل می سازند، سرودست بریدن جریان همه روزه می گردد، مکاتب مسدود و پوهنتون مهیور، زن ها خانه نشین و مردها به خاطر طول ریش دستگیر و به زندان می افتند. "نظام شریعت" به جز نجات روح، هیچ مسؤولیت دیگری را در قبال خلق افغانستان ندارد، اگر صدها و هزاران طفل و جوان، زن و مرد از بی دویی و بی نانی و سرمای طاقت فرسا جان بازند و یخ بندند خم به ابروی "نظام شریعت" که ندارند. نمی آید، بیکاری و امراض مهلك بیداد می کنند، فقط اعتیاد و مواد مخدر گسترش بی سابقه ی می یابد باز هم "نظام شریعت" پاسخگو نیست، آنها فقط در فکر نجات "نفس اماره" انسان اند. ریش گذاشتن، نمازهای اجباری، زنده به گور کردن ها، دست، پا و سر بریدن ها، تحقیر متداوم ملت، سرکوب و فساد زاید الوصف؛ مردم را به جایی می رساند که حاضرند به خاطر حفظ جسم روح را به شیطان هم بفروشند "تا چه برسد به شیطان بزرگ!!"

اینکه پاکستان ناکام ماند و یا نقش يك ناکام را موفقانه اجرا کرد، در اینکه آمریکا چنین می خواست تغییری وارد نمی کند، اگر بپذیریم که پاکستان در انجام وظایفش ناکام مانده و بار تمام مسؤولیت ها و جنایاتیکه در افغانستان به وسیله ی "برادران جهادی" و "نظام شریعت" صورت پذیرفته بر دوش آن کشور است ضمن پذیرش تبرئه نسبی امپریالیسم آمریکا و مغایرت با ادامه ی نقش فعال پاکستان در بحران بعد از ۱۱ سپتمبر و تعمیل سیاست حفظ برخ اعظم نیروی مسلح طالب بر کنفرانس بن و محدود ساختن نظام دار و تازیانه "نظام شریعت" در وجود ملا عمر و بن لادن و تعقیب آنها این نکته را نیز باید بپذیریم که امپریالیسم آمریکا به مثابه ی گانه ابر قدرت بعد از ختم جنگ سرد فاقد استراتژی منطقه یی در یکی از مهمترین مناطق استراتژیک جهان که در واقع مرکز ثقل مخالفت علیه نظم نوین جهانی – چین، هند، روسیه و ایران- در آنجا موقعیت دارند، می باشد. پذیرش چنین امری اگر مبتنی بر ساده لوحی گویندگان آن نباشد، به یقین نشخوار داده های مراکز قدرت امپریالیسم آمریکا است، که چنین خواسته اند.

و اما در صورت انجام موفقانه نقش يك ناکام، اوضاع، طرز دیگری تحلیل می گردد:

آمریکا، به مثابه ابر قدرت برنده جنگ سرد و خاتم تیوری؛ تعادل ترس؛ به نفع خودش ضمن داشتن استراتژی جهانی حاکمیت بلا منازع بر تمام جهان – در منطقه نیز دارای استراتژی منطقه یی - ایجاد افتراق بین مخالفین بالقوه اش، کنترل و حاکمیت بر آنها – بوده و برای تحقق این مأمول ضرورت ایجاد و استقرار پایگاههای نظامی و حضور نظامی مستقیم را انصراف ناپذیر می دانست. به ویژه بعد از سقوط شاه ایران- هر چند اضمحلال دولت شوروی و سقوط دولت نجیب می توانست استقرار و حضور نیروهای نظامی اش را در افغانستان مطرح سازد. مگر موجودیت روحیه مبارزاتی عالی و موفق مردم و اعتقاد راسخ شان به امر پیروزی در مبارزه علیه ابر قدرتها، موجودیت ذخایر و امکانات عظیم تسلیحاتی – طبق برخی احصائیه ها همزمان با سقوط دولت نجیب، تعداد نیروهای مسلح افغانستان متشکل از مقاومت رسمی و بقایای ارتش نجیب، نتنها از لحاظ تعداد در منطقه – بدون رقیب بود، بلکه از لحاظ امکانات نظامی نیز ظرفیت مبارزاتی با يك ابر قدرت را دارا بود. ظرفیت قیاس ناپذیر ایثار و فداکاری خلق در دفاع از وجب به وجب کشورشان، عدم پذیرش چنین عملی در سطح منطقه و جهان به ویژه آنکه هنوز گریبان امپریالیسم آمریکا از معضلات عراق و سومالی رهایی نیافته بود، غیر قابل پیش بینی بودن عکس العملهای مرد دایم الخمر کرملین و امکان ایجاد تنشهای خطرناک، عکس العمل شدید ایران و جهان اسلام... عواملی بودند، که امپریالیسم آمریکا را از چنان ماجراجویی باز داشت، این بود که جهت تحقق استراتژی منطقه یی – استقرار نیرو- و حضور نظامی در منطقه – سناریو نویس ها، ریجسور ها و کارگردانان بزرگ پنتاگون و سی، آی، ای، دست به کار شده، ضمن تدوین ترازیدی افغانستان و اعطای نقش به ایادی خود فروخته ی شان – مقامات سیاسی، نظامی و امنیتی پاکستان، گلبدین، سیاف و ربانی، مسعود- بعد از مرگ مسعود مقامات آمریکا خود افشا کردند، که از طرف مسعود تغذیه خبری و معلوماتی می شدند – (یا به عبارت دیگر مسعود جاسوس آنها بود) دوستم و مزارعی، حمام خون کابل را به وجود آوردند. سلاحها و امکانات نظامی را تا زمینه ی آن وجود – داشت، علیه همدیگرشان به مصرف رسانیدند، در عوض روحیه عالی دفاع از وطن، چور، چپاول – و فساد تربیتی و روانی را ترویج کردند، چنان استخوان شکنی های عمیق و التیام ناپذیری را بین – اقوام و ملیتهای ساکن کشور ایجاد و دامن زدند، که در عوض همبستگی ملی، یکی به سرکوب و قتل عام دیگری احساس نشاط و شادی کند، امنیت و آزادیهای فردی را نابود کردند. کاربرد مفاهیم آزادی ملی – حقوق و آزادیهای دیموکراتیک را مترادف با کفر دانسته، توده ها را با آن بیگانه – ساختند. در بطن چنین اوضاعی، آخرین بخش سناریو، آمدن "نظام شریعت" است. این نیرو به جان آدم و عالم افتیده، چنان دمار از روزگار مردم رنجکشیده و جنگ زده افغانستان کشیدند، که حتی آنهایی که هزاران کیلومتر از سیطره "نظام شریعت" به دور بوده و هیچگاهی درد شلاق و دره محتسب را بر پشت خود و خانواده شان احساس نکرده، حاضر است به "پایمردی" صورت درست آن "پای مردم" است، بیگانه بهشت بروند. تا چه رسد به آنهایکه در وطن ماندند، و همه روزه می با نیست خجالت و شرمساری خود را مقابل فرزندان گریسته و بیمارشان که نان و دارو می خواستند، با صدای در گلو گرفته فرو ببرند. تا چه رسد به آن شوهری که مقابل چشمش به همسرش، به مادر فرزندان، به ناموش اهانت ببیند. شاهد شلاق خوردن وی باشد، مگر به خواست و مصلحت همان زن و احتیاط های حیوانانه خودش دم بر نیاورد، تا چه رسد به آن مردان "غیرتمندی که"

بیشتر از يك دهه شب و روز در مبارزه عليه روس اشغالگر رزميدند، و اکنون مييا نيست شاهد مي شدند که همسرشان را يك وهابي عرب، يك تبليغي پاکستاني و يا يك جنایتکار چيچيني ربوده و در عرف "حق بستن دستار" را نداشته باشند. این جنایات و صدها مانند آن که از طرف ایادي و گماشتگان پنتاگون و سي، آی، آی، زیر نظر کارگردانان خبره آن مقامات، به خوبی و موفقیت کامل اجرا می شد، نه تنها مردم افغانستان بلکه مردم سراسر جهان و حتی دولتهایی را که خود نیز دست کمی از ماهیت "نظام شریعت" نداشتند، به مخالفت علیه این نظام برانگیخته، همه کس خواستار يك چیز بودند، نابودي "نظام شریعت".

از روشنفکر تا عوام، ضمن ابراز نفرت و انزجار از ادامه جنگ و خونریزی و طرفداری از صلح و اعاده امنیت، طرحها و مسایل دفاع از میهن، انتقاد از تجاوزات مسلحانه ی نیروهای خارجی و ماهیت تجاوزکارانه هر دو جناح را مرادف با حمایت از طالب دانسته و به تکفیر و تعذیب منتقد پرداختند، غافل از آنکه اولاً نفرت ما از "نظام شریعت" نباید تطهیر دامن ناپاک حریفش باشد، و در ثانی امپریالیسم آمریکا که خود پشت سر تمام این کار قرار داشته، نه تنها حق ندارد، تا افغانستان جنگ زده را میدان جنگ خود با ایادي اش قرار دهد. بلکه می باید رهبران پنتاگون و سي، آی، آی در کنار ملایم و بن لادن به اتهام جنایت علیه بشریت محاکمه و مجازات شوند. کاریکه تاریخ زمانی انجام خواهد داد. بیجا نخواهد بود، اگر متذکر شویم: هستند احتمالاً افرادی که به علت شناخت ضعیف و ناقص از – ماهیت امپریالیسم، نهادهای وابسته به آن، میتوها و عملکردهایش، تحلیل بالا را تمکین در قبال تیوری ایدیالیستی توطئه ارزیابی دارند. مگر سیاست تار و مار ساختن نیروهای طالبان و تلاش جهت دگرسازی مجدد آنها توأم با اجتناب از در هم کوبیدن قاطع و يك باره بن لادن و ملایم همه زمینه چینی هایی اند، در خدمت بهانه استقرار و حضور دائمی نیروهای نظامی اش در افغانستان.

آینده این پیش بینی را به اثبات خواهد رسانید که امپریالیسم آمریکا "گر به زاهدي" نبوده که برای رضای خدا موش گرفته باشد، بلکه قدرتیست امپریالیستی و غارتگر که به غرض تأمین منافع استعماری اش گاهی با نان شیرینی و زمانی هم با شلاق به جنگ می رود.

اداره موقت تضادهای درونی، بستر حیاتی و دورنمای بقای سیاسی آن:

اداره موقت که از لحاظ سرشت خود با (رژیم ۶-جدي) یکسان است، نمی تواند سرنوشت بهتر از آن را نیز در انتظار داشته باشد. بنابر ترکیب نامتجانس و سطوح فکری متفاوت الزاماً اشتغالات فکری و راه حلهاي متفاوتی را در قبال معضلات روزمره به دنبال خواهد داشت. حیات و بقای سیاسی اش را نتنها مدیون حضور نیروهای اجنبی در کشور خواهد بود، بلکه چگونگی برخورد به اضعاد (تضاد- میان جمعیت و شوراي نظار)، تضاد درونی گروپ روم (اداره موقت شاه و حواریونش)، تضاد میان نیروهای اخواني بیرون از قدرت با مجموع اداره موقت، تضاد میان شوراي نظار و ملیشاهای بازسازی شده دوستم و نادری، تضاد میان شوراي نظار، دوستم، در مقابل (جمعیت، سیاف)، تضاد کلي جناح روم با سه جناح دیگر در مجموع و با هر يك به صورت خاص، تضاد میان بقایای حزب وحدت و حرکت شیخ آصف محسنی – جناح شیعه "اتحاد شمال" - با بقایای "اتحاد شمال" و گروپ روم. تضاد میان جنگسالارهایی که (اسماعیل خان، و حوزه غرب، اتحاد مشرقی، و حاجی قدیر، جنگسالارهایی که در دو ولایات مهم کنرها و پکتیا در آخرین لحظات با خزیدن در زیر رایت "سپاه، سرخ و سبز" دست نخورده مانده اند با مجموع اداره موقت تضادها و استخوان شکنیهای قبلی میراث مانده از حاکمیت "مزدوران روس، برادران جهادي" و "نظام شریعت" که برخی از آنها در مقاطع معین حدت انتاگونیستی نیز داشته اند؛ در بطن تضاد مجموعه ی ملت افغانستان با امپریالیسم آمریکا، انگلیس و شرکا که مضمون و محتوای حرکت شان را "جنبش آزادیبخش ملی" معرفی داشته و الزاماً در دراز مدت نمی تواند در هماهنگی و پیوند در تضاد خلق افغانستان با مناسبات فرتوت فیودالی تبارز عملی و صف بندیهای جدیدی را به میان نیلورد) سرنوشت و آتیه ی اداره موقت را معین می دارد.

به صورت مثال، این که "ببرک آمریکایی"؛ نماینده شاه سابق است، و یا مستقیماً فرستاده مخصوص و معاشخور پنتاگون و سي، آی، آی، تأثیر بس عظیمی بر روند کار اداره موقت و شخص رئیس آن دارد. در صورتی که نماینده شاه سابق بوده و از آن طریق معاشهای خود را از منابع – آمریکایی دریافت دارد. صرف نظر از این که در حرکت خود مجبور است منافع "خاندانی" را حفظ کند. باید دید مناسبات آتیه اش را با نزدیکان ظاهر چگونه عیار می سازد. نزدیکانی که برخی بنا بر روابط خونی و خانوادگی بر وی ارجحیت دارند و برخی دیگر بنا بر قدامت خدماتی. هرگاه خواسته باشد این ملاحظات را در نظر گیرد، چگونه خواهد توانست اوتوریت لازم را در تقابل با نیروهای "اتحاد شمال" تبارز دهد، در صورتیکه این ملاحظات را در نظر نگیرد، آیا جناح روم از آن برداشت سرمایه گذاری سیاسی خودی نمی کند؟ به علاوه وقتی سنگ بنای قدرت او را در زمینه داخلی جناح روم می سازد، عدم التزام به این ملاحظات آیا او را فاقد پایه مادی قدرت در زمینه داخلی نخواهد ساخت؟ در چنین صورتی آیا ادامه ی حیات سیاسی اش را در نزدیکی با جناح "اتحاد شمال" خواهد جست؟ و یا این که به "دگر سازی" بقایای طالب خواهد پرداخت؟

"دگر سازی" ایکه در بطن خود – داد و ستد سپاه بوده و او را و می دارد تا به افکار، عقاید و سنتهای عقب مانده طالبی و لومپنیزم محلی تن در داده، در نتیجه آزادی ملی – حقوق و آزادیهای دیموکراتیک خلق به ویژه زنان را بیشتر از پیش پایمال نماید.

و اما در صورتیکه در صدد تثبیت خود به مثابه "ببرک آمریکایی" باشد و به ارتباط مستقیم اش با مقامات آمریکایی اتکا کند، آیا بقیه جناح روم این تفوق طلبی را خواهند پذیرفت؟ آیا امپریالیسم انگلیس بعد از آن همه زحمات و قبولی تلفات احتمالی بعدی به خاطر اعاده قدرت "ظاهر" به چنین حرکتی با دیده اغماض خواهد نگریست؟ و اصولاً آیا اقوام پشتون که از همان آغاز به نام "ظاهر" اطاعت خویش را ابراز داشتند، حاضرند این جابه جایی بین محمدزایی ها و پوپلزایی ها را پذیرا گردند؟ آیا در چنین حالتی "ببرک آمریکایی" مجبور نخواهد شد هر چه بیشتر بر قوای آمریکایی تکیه نموده در نتیجه تضاد میان ملت افغان و نیروهای آمریکایی را حدت و شدت بخشد؟

چیزی که لافلا در مقطع کنونی آمریکایی ها بنا بر ملاحظاتی سخت از آن اجتناب دارند - از کجا معلوم که از همین اکنون "ببرک آمریکایی" به این سیاست "رومزدایی" خویش آغاز نکرده باشد؟ بمبارانهای مناطق جنوبی و مشرقی که پایگاه اصلی "ظاهر و انگلیس" به حساب می آیند و صدها کشته با انزجار به حق خلق علیه امپریالیسم از خود باقی گذاشته و شخص رئیس اداره موقت مسؤولیت آنها را پذیرفته، نکند در همین راستا اتفاق افتاده باشد؟

سفر مانرا در ارزیابی روابط "شورای نظار" (که مواضع رسمی آن را فهیم، عبدالله، و قانونی نمایندگی می کنند) و جمعیت ربانی ادامه می دهیم. هر چند در آغاز "شورای نظار" فقط از قومندانهای جمعیتی به خاطر پیشبرد در هماهنگی جنگ علیه روسها و رقابتهای داخلی، تحت رهبری "مسعود" در پنجشیر و حوالی آن به وجود آمده بود، اما به مرور زمان ساحه کار و نفوذ آن از لحاظ کمی و کیفی گسترش یافته، نه تنها ولایات بدخشان، تخار، کاپیسا، کندز، پروان و برخی از کابل را نیز در خود متشکل ساخت، بلکه با جذب ستمیها، هر دو جناح "باعث و بدخشی" آنچه بعد از جنایات اولیه اخوان - زنده مانده بودند - برخی از شعله هایی که صداقت شان را در لودادن و به تیغ "مسعود" سپردن رفقای ایدیولوژیک و تشکیلاتی به اثبات رسانده بودند - قومندانهای خورد و کوچک حرکت انقلاب اسلامی، محاذ ملی و جبهه نجات، ترکیب کاملاً ناهمگونی را ساختند که در چند چیز هماهنگ بودند. فرماندهی مسعود، ایستادگی روی علایق ملیتی، حمایت متقابل در مقابل جمعیت و ربانی، حفظ روابط مستقل با فاصله مناسب با پاکستان، و جلوگیری از تماس پراکنده قومندانها و سرگروپها و شرکت شان در پروژه اناتومی قومندانها، - شاید بزرگترین عامل بقای شورای نظار در تقابل با "نظام شریعت" و پاکستان همین نکته بوده باشد.

و اما جمعیت "ربانی" و اعوان و انصارش چون نورالله عماد، انجیر ایوب، حقشناس... در رقابت افسارگسیخته با حزب اسلامی "حکمتیار" و سایر احزاب پشاور، جذب دستگاههای استخباراتی، اداری پاکستان شده، و با قومندانهایشان در آن حل شدند. تسلیمی عده زیادی از قومندان های جمعیتی در دند کوه دامن، مزار و بغلان که در ارتباط مستقیم با "ربانی" قرار داشتند، به "نظام شریعت"، به علت جذب و انحلالشان در آی، اس، آی پاکستان بود.

هر چند از نخستین روزهای استحاله قدرت در کابل و سقوط دولت نجیب تعارضات و رنجش هایی بین قوای "شورای نظار" و "جمعیت ربانی" وجود داشت، مگر ترس از دشمن مشترک، نیازمندیهای مادی اعتباری مسعود به ربانی و تلاش ربانی برای حفظ مسعود مانع از آن می شد تا رویارویی مستقیم کنند، مگر بعد از فرار از کابل و سپردن آن به "نظام شریعت" عملاً جمعیتی های ربانی در وجود "انور دنگر" برخی از روابط "صوفی رسول" استالف و "بشیر بغلانی"... به "نظام شریعت" پیوسته پاشنه آشیل مسعود و نیروهای مسلح وی را در منطقه ساختند. تداوم و تکامل چنین اوضاعی باعث شده بود که در تمام سالهای رویارویی بین "نظام شریعت" و "اتحاد شمال" جمعیت قدم به قدم جایش را به "شورای نظار" سپرده، و رهبری ربانی صرف به نام بود و بس. کشته شدن مسعود درست در لحظاتی که برای ربانی حکم آب حیات را داشت، تعارض و رنجشهای قبلی را تا سرحد رویارویی و بی اعتنائی متقابل بین شورای نظار و جمعیت ارتقاء داده، نتیجه همان بود در حالیکه در لیست ارسالی ربانی هر سه فرد شناخته شده ی شورای نظار برای شرکت در اداره موقت حذف شده بودند. آنها نیز به حذف ربانی و حواریونش در اداره موقت جواب به مثل دادند. این رویارویی که یکی صاحب بزرگترین منابع مالی، پشتوانه اخوان بین المللی و حتی چراغ سبز دولت پاکستان می باشد، - وزارت خارجه پاکستان بعد از تسلیم قدرت به "ببرک آمریکایی" ربانی را مجاهد بزرگ نامید - و دیگری صاحب عده ای تفنگدار و جنگنده که نه تنها حکم زوالش را خود در دست دارند، و باید در آن راستا کوشا نیز باشند، بلکه هیچ معلوم نیست معاش و اعاشه ماه آینده شان را از کجا دریافت خواهند کرد؟ به کجا خواهد کشید؟ و رقبا چگونه از آن سود خواهند جست؟ مسأله ایست که در آینده روشن خواهد شد.

آیا شورای نظار و جمعیت قادر خواهند شد به خاطر بقایشان اتحاد و همکاری لرزانیشان را ادامه دهند و در مواقع لازم یکی به کمک دیگری بشتابند، و یا این که پروسه ی انفکاک و جدایی بیشتر تعمیق خواهد شد؟ "ببرک آمریکایی" در این زمینه کدام را کمک خواهد کرد؟ در عوض اعلام یک ماتم عمومی و اشتراک در چنین ماتمی و عرض احترام به تمام شهدای راه آزادی بر قبر مسعود حاضر شده، و با خانواده ی وی دیدار کرد. آیا با ندادن معاشات و حقوق نیروهای مسلح "اتحاد شمال" در صدد خریدن آنها از زیر یوغ مثلث شورای نظار بر خواهد آمد، و یا این که موقتاً به خاطر زدن و ریشه کن کردن ربانی و قدرت پاکستان با آنها کنار آمده و خواهد کوشید تا با تثبیت مواضع آنها ربانی و اخوان را هر چه بیشتر تجرید و با پنبه حلال کند. باز هم در این مورد سوال این که وی را چه کسی فرستاده - شاه و یا آمریکا- رول عمده خواهد داشت.

آیا "ببرک آمریکایی" خواهد کوشید تا ضمن نفوذ در درون شورای نظار اسباب تفرقه ی آنها را دامن زند- آوردن دوستم به معاونت وزارت دفاع، ضمن ارضای دوستم، کاستن قدرت فهمیم می باشد. سپردن ریاست کمیسیون بازسازی ارتش به دامن زند به اختلافات دیرینه میان آن دو پرچمیهای طراز اول- آصف دلاور و بابیه جان- در زیر لوای ارتش بیگانه و بمباردمان لاینقطع مناطق جنوبی و مشرقی، به خاطر توسعه و گسترش ساحه نفوذ انتخاب کنندگان صورت گرفته، و یا این که تصمیم دارند یک نسل پرچمی را دوبار به خیانت ملی آلوده ساخته، امکان بالقوه رویارویی آنها را علیه نیروهای آمریکایی به صفر ضرب زنند؟

آیا مثلث شورای نظار و متباقی اعضای "اتحاد شمال" این دور شش ماه را در همکاری با نیروهای صلح ملل متحد به سر خواهند برد و یا "ببرک آمریکایی" با تکیه بر قوای امنیتی آمریکا، انگلیس و شرکا آنها را به سرنوشت غلام نبی خان چرخي مواجه خواهد ساخت؟

و آیا مثلث شورای نظار که بیش از ۲۰ سال در دنیایی از توطئه بزرگ و تثبیت شده اند با وقوف بر این قضایا چه راهی را خواهند گزید؟ آیا مجدداً دست به دامن ربانی دراز خواهند کرد؟

آیا به اطاعت برده وار از "ببرک آمریکایی" خواهند پرداخت؟ و یا این که تا فرصت دارند و هنوز نیروهای مسلح شان وجود دارد، جناح نسبتاً بازتر- روشنفکران مذهبی- را تشکیل داده و خواهند کوشید تا "شورای نظار" به مثابه یک حزب سیاسی با داشتن بخشهایی از پرچم در خود، در آینده افغانستان نقش ایفاء کند؟

- اسرار آنها در پوشیدن لباس غربی و سر برهنه در جلسات اداره ی مؤقت، خود نمایندگی از مخالفت آنها با کلاه و لنگی تلاشیست در جهت جذب روشنفکران شهری به طرف شورای نظار- چگونگی تکامل اوضاع در پاکستان با درنظر داشتن تضادهای درونی هیأت حاکمه که مشرف را متهم به خیانت به علت وجودی پاکستان - اسلام و ایدئولوژی اسلامی - می کنند و تشدید تضاد بیرونی با هندوستان که سخت در تلاش است تا در این "تنور داغ" نان خودش را پزیده، خطه کشمیر که روزگاری بخشی از افغانستان "احمد شاهی" بود و به تعقیب نابودی سلسله درانی (۱۸۱۸) به وسیله ی سلطان محمدخان طلائی - جد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان- و سایر برادرانش به سیکها واگذار شد، بدون درنظر داشتن اراده مردم آن به خود ملحق سازد، و تأثیر تکامل این تضاد که حتی می تواند خطرات یک جنگ اتمی را نیز به دنبال داشته باشد، بالای وقایع افغانستان، به ویژه با درنظر داشتن روابط فوق خوب "شورای نظار" با هندوستان و مصلحت جویبهای "ببرک آمریکایی" با پاکستان و صدها سوال دیگر.

همان طوری که متذکر شدم، چگونگی پاسخدهی به این سوالات و برخورد به اضداد مربوطه اش مسأله ایست که حیات اداره مؤقت، موفقیت و عدم موفقیت آن منوط به آن است.

این که امپریالیسم آمریکا، انگلیس و شرکا چه می خواهند و آیا بعد از استقرار نیروهای حافظ صلح ملل متحد و تشکیل نیروهای امنیتی داخلی لازم، گورشان را گم می کنند، و می روند دنبال کارشان، و یا این که دنبال بهانه های تازه گشته، حضور و استقرار نظامی شان را ادامه می دهند، و به وقفه ها کشور و مردم ما را به خاک و خون می کشند؟ این که قدرتهای رقیب منطقه یی و جهانی تا چه حدودی این استقرار دایمی را پذیرا می گردند، و یا نه؟ و یا به چه قیمت آن را به معامله خواهند گذاشت، امریست که در آینده روشن خواهد شد، اما این که خلقهای جهان و عناصر با وجدان برای دایم اغواگریهای امپریالیسم آمریکا، انگلیس و شرکا را بپذیرند، جای شک دارد. اعلام موضع گیری جدید "ماندیل" در قبال تجاوزات خونین امپریالیسم آمریکا و انگلیس و امتناع از پذیرش بهانه بشردوستانه، آغازگر جرقه های کوچکیست که در صورت تداوم این سیاست، روزی به آتشفشان خشم خلقهای سراسر جهان و نیروهای آزاده آن، مبدل، و امپریالیسم را در درون شعله های فروزان و سرکش خویش خواهد سوزانید.

و اما اینکه مردم آزاده افغانستان در قبال این تجاوز جنایتکارانه چگونه عکس العملی نشان خواهند داد، خلاف ادعای پوچ و میان تهی برخی از ساده لوحان سیاسی که در تب سخن می گویند، رقیب و بردگی را هیچ گاه نپذیرفته و اگر تا کنون در قبال چنین تهاجمی، عکس العملهای قبلی را تبارز نداده به معنی پذیرش آن نه، بلکه به خاطر ناتوانیها و زخمهای چندین ساله اش ناگزیر به تحمل آن شده؛ دیر یا زود، از شمال و یا جنوب، از شرق و یا غرب، از یکی از گوشه های کشور باز هم ندای فردوسی طنین خواهد انداخت.

بدین بوم و بر زنده يك تن مباد

چو کشور نباشد تن من مباد

از آن به که کشور به دشمن دهیم

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

و اما بر ماست که تا آن زمان در هر جایی که هستیم به خاطر نجات میهن، سرافرازانه آزمون جدید و رسالت دیگر در تداوم رسالتهای قبلی - به خاک مالیدن پوزه استعمار انگلیس و ابرقدرت شوروی در قرن بیست - کمر بسته، چون مشت فشرده و آهنین بر پوزه امپریالیسم آمریکا، انگلیس و شرکا نیز فرود آوریم. و رویای جهانگشایی اش را به کابوس رویارویی با "جنگ آزادیبخش ملی" مبدل سازیم. چه نیک گفته اند: **بر آزادگان داغ اسارت سخت ننگین است.** هموطن!

بیا بکوشیم در کام نخست ضمن طی طریق در راستای يك مشت کوبنده شدن که از بازوان آهنین و پیکر سالمی حواله شده، شعار و مسیر حرکت بعدی ما را که همانا "مبارزه آزادیبخش ملی" است، از دستبرد دزدان سرگردنه ای که با "بسم الله" می آغازند، و با "من الله توفیق" خاتمه می دهند و یا قافیه بافان چپ که اطاعت از "باب اوایان" را کمال

مطلوب و اطاعت از "بوش" را در حکم خیانت می دانند رهانیده و مضمون اصلی "مبارزه آزادیبخش ملی" را صیانت نماییم.

هموطن!

بیا بکشیم تا در بستر مبارزاتی جدیدیکه به وجود آمده هویت ملی و خاک ما مورد تجاوز قرار گرفته، و قیاحت قبح خود را از دست داده با هر کسیکه حاضر است به خاطر نجات میهن و بهروزی مردمش بر زمد برادروار دست اتحاد و همکاری دهیم. دو امر خصلتاً زشت- موجودیت "نظام شریعت" و "تجاوز مسلحانه آمریکا در خاک کشور ما" را به امر نیک ایجاد جامعه ی آزاد، مرفه و دیموکراتیک مبدل سازیم.

ضمن آمادگی گرفتن برای روزهای دشوارتر، از امکان به وجود آمده حداکثر استفاده مطلوب را نموده برخلاف کاسبکاران حرفه یی روشنفکرنا که بوی قروت به دماغ شان رسیده- امکان جذب و استفاده از پروژه های احیای مجدد افغانستان – و در عوض یافتن راه انبار، از کاهدان سرکشیده اند، شعار "تحکیم اداره مؤقت" را که در دست نشاندگی آن حتی دوستانش شک ندارند- زیر پا لگد مال نموده، شعار "خدمت صادقانه به مردم و ایجاد، تحکیم و گسترش نهاد هایی که در درازمدت بتوانند از منافع ملی و آزادی های دیموکراتیک مردم حراست کنند؛" را برافرازیم. لحظه ای از ارزش مفاهیم آزادی ملی و دیموکراسی غفلت نورزیده، آن را صمیمانه بین مردم ببریم.

هموطن!

خود را بشناسیم و سلاح رزمان را درست ارزشیابی کنیم. سلاحی که هیچ قدرتی قادر نیست آن را از ما بستاند، سلاح ایثار، فداکاری و قربانی دهی با ظرفیت قیاس ناپذیر. سلاحی که در تمام نبردهای گذشته مقابل دشمنان به مراتب قویتر، ما را به پیروزی رسانیده، و مطمئناً در آینده نیز با داشتن آن پیروزی از آن ماست.

مرگ بر "نظام شریعت" – القاعده و طالب!

مرگ بر امپریالیسم جنایت گستر آمریکا و انگلیس!

از آستان همت ما ذلت است دور
بر ما گمان بردگی زور برده اند

واندرکنام غیرت ما نیستش ورود
ای مرگ همتی که نخواهیم این قیود

یا آزادی یا مرگ

۰۱/۰۶/عشرت ۲۰۰۲

۱۳/جدي/ ۱۳۸۰ ه، ش